

جناب آقا

محمد هادی صحّاف

هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین آقا محمد هادی صحّاف بود * این شخص شاخص از اهل اصفهان بود و در تهذیب و تجلید ماهر و فائق بر دیگران * چون بعشق الهی گریبان چاک نمود سریع و چالاک گشت و شجیع و بی باک وطن مألوف بگذاشت و سفری مخوف پیش نهاد بتعب و مشقّتی زیاد مرور بر بلاد نمود تا آنکه ببقعه مبارکه رسید و با مسجونان مشارکه کرد * جمیع اوقات عاکف آستان بود و جاروب کش و پاسبان میدانی که در مقابل بیت مبارک بود بهمتّ مذکور شسته و روفته در نهایت نظافت و لطافت بود *

همواره نظر مبارک بر آن میدان می افتاد و تبسم میفرمودند که آقا محمد هادی میدان سجن را جلوه گاه قصر مینماید و جمیع همسایگان را خوشنود و ممنون میکند * و چون روفتن و شستن اتمام می یافت بتذهیب و تجلید کتب و الواح میپرداخت * بر این منوال ایام بسر میبرد و بلقay دلبر آفاق مسرور و

شادمان بود * فی الحقیقه بسیار نفس پاک و صادقی بود و موهبت وصال را سزاوار و لائق و از هر آلودگی فارغ *

روزی نزد این عبد آمد و از امتداد بیماری شکایت نمود گفت دو سال است که تب لرز مینمایم و حکیمان مسهل و گنه گنه میدهند روزی چند، تب فرصت میدهد باز عودت میکند باز گنه گنه میدهند باز بر میگردد من از حیات بیزار شده‌ام و از هر کاری باز مانده‌ام چاره ئی بنما * گفتم چه غذائی میل داری و بنهایت اشتها میطابی؟ گفت نمیدانم * من بشوخی اطعمه را شمردم تا آنکه نام از آش کشک بردم گفت بسیار خوب لکن بشرط سیر داغ * باری، سفارش کردم تا از برای او آماده نمودند و رفتم روز ثانی حاضر شد و گفت یک قدح آش خوردم و سر ببالین نهادم و تا بصباح خفتم خلاصه قریب دو سال نهایت صحت را داشت * روزی یکی از احباب حاضر و گفت آقا محمد هادی حُمّای مُحرقه نموده چون بعیادت او شتافتم دیدم حرارت تب بچهل و دو درجه رسیده و هوش کمی دارد از حاضرین پرسیدم چه کرده گفتند چون تب نمود گفت من دوا را تجربه کرده‌ام آش کشکی با سیر داغ یک شکم سیر خورد و باین حال گرفتار شد * از قضا و قدر متحیر ماندم گفتم چون دو سال پیش مسهل زیاد خورده بود و مزاج پاک بود و نهایت اشتها داشت و تب لرز بود لهذا آش کشک تجویز شد اما حال با وجود اخلاط و عدم اشتها علی الخصوص تب حمّی قیاس بتب لرز نمیشود چگونه آش کشک میل فرمود گفتند قضا و قدر چنین بود *

باری، کار گذشته بود فرصت معالجه نبود این شخص بظاهر کوتاه بود ولی
همت عالی داشت و مقامی سامی قلبی پاک داشت و جانی تابناک * ایامی که
ملازمت آستان داشت در نزد دوستان محبوب و مقرب درگاه کبریا بود * جمال
مبارک گاه گاهی تبسم کنان صحبت میفرمودند و اظهار عنایت میکردند * دائماً
شکرانه مینمود و جز رضای حق هر حالی را افسانه میشمرد * طوبی له من هذا
الرّفد المرفود بشری له من هذا الورد المورود هنيئاً هذه الكأس مزاجها كافور و تقبّل
الله منه كلّ سعي مشكور *